

## نگاهی به کتاب حضور ایرانیان در جهان اسلام

• رامین سلطانی

عظیم از علم و دانش را می‌طلبید.

دوم این‌که وجود و وفور دانشمندان کثیر در این زمینه موجب پدید آمدن نظرات فراوان و گاه متفاوتی شده که کار خواننده و پژوهشگر جوان و کمتر آشنا بدین مباحث را با مشکل مواجه می‌سازد.

بدین قرار در بررسی حضور در این دو جهان یا تأثیرات حضور اسلام در تمدن ایرانی، باید ابتدا برد و نکته تصریح کرد و دو مسئله را سنجید. آن‌چه به عنوان تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام و مقارن ورود اسلام به ایران مطرح می‌شود، در چه کیفیتی از تکامل تاریخی و مراحل تمدنی بوده است؟ هم‌چنین کسانی که به عنوان حاملان پیام اسلام وارد ایران شدند چه تحفه‌ها و ارمغان‌هایی با خود همراه آوردند که اینک می‌توان از تأثیرات متقابل و تأثیر دو کیفیت به نام ایران و اسلام سخن گفت؟ به بیان دیگر در مجموعه فرهنگی و تمدنی برآمده از تماس اسلام و ایران، سهم ایران چقدر می‌تواند باشد. از طرف دیگر اقوام یا قوم حامل اسلام چه چیزی آوردند و در مجموع ملل دیگر اسلامی - جهان اسلام - چه سهمی در تکوین و ایجاد تمدن اسلامی ایفا کردند؟ نکته مهم‌ترین که سهم اسلام چه قدر است و به عنوان یک دین چه میزان در شکل‌گیری و جهت‌گیری تمدن اسلامی نقش داشته است؟ آیا نمی‌توان گفت که اسلام به واسطه آموزه‌ها و تعلیمات خود محرک اصلی در شکوفایی تمدن و فرهنگ اسلامی بود؟

حضور ایران و ایرانیان و تأثیری که بر تاریخ تمدن، تفکر، علم و اندیشه جهان اسلام گذاشته‌اند، چه قابل به وجود و حضور فرهنگی مشعشع و تمدنی قابل توجه در دوران قبل از اسلام باشیم، چه آن را برساخته تفکر افراطی شعوبیه بدانیم، آن قدر هست که بتوان ردیابی از آن را در تاریخ تمدن و فرهنگ غالب ملل اسلامی - در گذشته و با اندکی تسامح در زمان حال - به آسانی و بدون چشم مسلح دید و در مورد میزان تأثیر آن به ارزیابی نشست.



■ حضور ایرانیان در جهان اسلام

■ به کوشش و ویرایش: جرج صباغ و ریچارد هوانسیان

■ تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱

■ ۲۸۷ ص، ۲۶۰۰ تومان

■ شابک: ۹۶۴-۵۹۳۳-۶۸-۴

داد و ستد بین زبان فارسی و زبان عربی نشانگر آن است که در سال‌های اولیه ورود اعراب و زبان عربی به ایران، زبان فارسی از چنان نشاط و سرزندگی بهره‌مند بوده که توانسته لغات و اصطلاحاتی را وارد زبان عربی بنماید

تأثیر متقابل اسلام و ایران قبل از این‌که این بحث مورد بررسی بیشتر قرار گیرد، ذکر دو نکته ضروری است:

نخست این‌که موضوع تأثیر متقابل اسلام و ایران، مبحث مفصلی است که سال‌هاست بسیاری از اندیشمندان و متفکران شرق و غرب را به خود مشغول کرده است. لاجرم تنوع نظرات و آرا در این باره آن چنان پدیده و وسیع است که به هیچ وجه نمی‌توان از کنار آن‌ها به سادگی گذشت. به بیان دیگر ورود به این وادی، توشه‌ای



حضور معنوی و فرهنگی ایرانیان  
هم در ساختار سیاسی و اداری و  
هم در زمینه‌های فرهنگی و تمدنی  
آن چنان چشمگیر و پررنگ بود که  
حتی بعضی از نویسندگان، برخی  
دوره‌ها را دوران ایرانی شدن  
تمدن اسلامی نام می‌نهند

در حقیقت مقولاتی که با عنوان نجوم ایرانی، طب ایرانی، تاریخ‌نگاری ایرانی، مملکت‌داری به روش ایرانیان، معماری ایرانی و مواردی از این دست شناخته می‌شوند، حتی اگر قبل از اسلام وجود خارجی نداشته باشند، در مقایسه با هم‌تا‌های دیگر خود در جهان ۱۲۰۰ سال پیش، دارای رگه‌ها و مایه‌هایی بسیار مشخص و پررنگ و منحصر به فرد بوده‌اند؛ به قسمی که در بسیاری موارد بر ساختار کلی فکر و اندیشه و تمدن و فرهنگ ملل اسلامی و عرب تأثیر شگرفی گذارده‌اند. به عنوان مثال در علم جغرافیا و نقشه‌کشی تأثیر رهیافت هفت اقلیم ایرانی و رسم گلبادها و هدایت کشتی‌ها بر اساس نقشه‌های ایرانی، کاملاً شناخته شده و بی‌نیاز از توصیف است.

کتاب حضور ایران در جهان اسلام که مجموعه هفت مقاله در خصوص حضور و تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی در جهان اسلام و روابط متقابل آن دو است، جزو اثرهای چشم‌گیری است که در سال‌های اخیر در این زمینه به فارسی ترجمه شده است.

این کتاب که به کوشش و ویرایش جرج صباغ و ریچارد هوانسیان شکل یافته، مجموعه مقالاتی است که در کنفرانس «حضور ایران در جهان اسلام» در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه کالیفرنیا ارائه شده‌اند.

اولین مقاله که نام کتاب نیز از آن گرفته شده، «حضور ایران در جهان اسلام»، به قلم احسان یارشاطر استاد دانشگاه کلمبیا است. این مقاله که تقریباً نیمی از حجم کتاب را تشکیل می‌دهد، کوششی سخت و پرحوصله به منظور تبیین و معرفی نقش فرهنگ و تمدن ایرانی قبل از اسلام بر مسیر تطور و تکامل اندیشه، فرهنگ و تمدنی است که طی نیمه دوم سده اول هجری و سده‌های دوم و سوم و چهارم هجری قمری شکل گرفته و به مرحله کمال و نقطه اوج خود رسیده است.

احسان یارشاطر در این راه ابتدا فرض را بر این نکته می‌گذارد که مجموعه فرهنگ و تمدن «ایرانی» قبل از ورود اعراب مسلمان به فلات ایران، مجموعه‌ای غنی از فرهنگ و تمدن و زبان و ادبیات و تا حدی میراث مکتوب بود. پس از ورود دین جدید به این سرزمین و گرویدن مردمان آن به دین جدید و پس از گذشت نزدیک به نیم‌الی یک‌سده تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر فرهنگ، تمدن و اندیشه ساکنان جدیدالورود این سرزمین و مردمان بومی گذاشته است. اما به هیچ

وجه اشاره نمی‌شود که این مجموعه غنی مورد اشاره واجد چه خصوصیتی بوده است. برای عبور از این پرسش یارشاطر در چند موضع از مقاله مطول خویش به صراحت اعلام می‌دارد، اکثریت قریب به اتفاق میراث مکتوب زمان ساسانی پس از ورود دین اسلام به فلات ایران از بین رفت و به دست متاخرین نرسید. عدم وجود متون متقن و اصیل مربوط به قبل از اسلام ایران نیز این نکته را اثبات می‌کند که یا اصولاً این‌گونه متون مورد ادعا وجود خارجی نداشته‌اند و اشاره به این‌گونه آثار در واقع حاصل یک نوع خیال‌پردازی تعصب‌مدارانه است و یا این که اعراب مسلمان به هر دلیل اقدام به امحا و از بین بردن این آثار کرده و در کار خویش به نحو معجزه‌آسایی موفق بوده‌اند. این که هر یک از این دو مدعا تا چه حد به حقیقت نزدیک‌تر هستند، مورد بحث نیست و خود می‌تواند موضوع پژوهش گسترده‌تری باشد.

به هر حال یک نکته را نمی‌توان از نظر دور داشت و آن این که

▲ مینیاتوری از شاهنامه  
بایسنغری، ۸۲۳ هـ. ق،  
کاخ گلستان

زبان فارسی به عنوان زبان مورد استفاده ملت مغلوب هیچ گاه از جانب آنان به ورطه فراموشی سپرده نشد و شواهد بسیاری در دست است که ایرانیان گرچه اسلام آوردند، ولی زبان بومی را از یاد نبردند. به عنوان نمونه در لشکرگاه مختار بن ابی عبیده ثقفی در دهه ششم هجری به زبان فارسی صحبت می شده، دفتر دیوان عبدالملک بن مروان قبل از برگرداندن به عربی به زبان فارسی بوده و لشکر ابومسلم اغلب متشکل از نیروهای فارسی زبان بوده است. هم چنین ابن المقفع نیز مترجم آثار پهلوی و فارسی به زبان عربی بوده و موارد بسیار زیاد از این دست.

ناگفته پیداست زبان مقوله ای نیست که اگر در آن انقطاع و گسست زمانی ایجاد شود (چیزی در حدود ۱۵۰ الی ۲۰۰ سال)، بتواند به حیات مجدد بازگردد و صد البته قدرتمندتر و توانمندتر از قبل در راه رشد و بالندگی باشد. زبان تا هنگامی زنده و پایاست که بدون وقفه و انقطاع زمانی و زبانی از آن استفاده شود، در غیر این صورت فراموش شده و از صحنه روزگار حذف خواهد شد.

سرنوشت زبان فارسی نشان می دهد چنین اتفاقی نمی تواند در مورد زبان فارسی روی داده باشد. بنابراین به سختی می توان باور کرد در حالی که مردم فلات ایران به زبان فارسی سخن می گفته اند، متونی نیز وجود داشته که به دست اعراب از بین رفته است. در مقابل یارشاطر در بخشی از کتاب بر این نظر صحنه می گذارد. آن جا که از واژه های وام گرفته از فارسی در زبان عربی یاد می کند. این گونه داد و دهش بین زبان فارسی و زبان عربی نشانگر آن است که در سال های اولیه ورود اعراب و زبان عربی به ایران، زبان فارسی از چنان نشاط و سرزندگی بهره مند بوده که توانسته لغات و اصطلاحاتی را وارد زبان عربی بنماید. لغات و اصطلاحات مورد اشاره، مواردی بوده اند که معادل و برابر نهاد آن ها در زبان و تمدن و فرهنگ عربی موجود نبوده است.

جمع بندی بحث یارشاطر می تواند این نکته باشد که اگرچه ایرانی ها به لحاظ سیاسی از اعراب مسلمان شکست خوردند و حاکمیت ملی خود را به اعراب و آنها دادند، ولی حضور معنوی و فرهنگی ایرانیان هم در ساختار سیاسی و اداری و هم در زمینه های فرهنگی و تمدنی آن چنان چشمگیر و پررنگ بود که حتی بعضی از نویسندگان، برخی دوره ها را دوران ایرانی شدن تمدن اسلامی نام می نهند. (از جمله زمانی که ابومسلم با سپاه خراسانی خود سلسله عباسی را در براندازی امویان یاری رساند، یا هنگامی که طاهر ذوالیمینین با سپاه ایرانی خود وارد بغداد شد. از این پس دستگاه خلافت غیر از دوره سلطه ترکان بر بغداد و خلفای بازیچه آن ها کاملاً تحت نفوذ امرا، سلسله ها، حکام، وزرا و دبیران ایرانی بود. چنان که زبان فارسی نیز به فاصله چندین سال، دوباره سر بر آورد و به عنوان یک زبان ملی، وسیله تولید فرهنگ، علم و ادبیات گردید و چنان گسترده و متفقد شد که تا سال ها بعد در دستگاه حکومت مغولان در هند، فارسی، زبان رسمی بود. این مرحله دوره ای است که یارشاطر از آن به عنوان مرحله ایرانی تمدن اسلامی یاد می کند.

او به درستی بر یک نکته انگشت می نهد و آن این که شاید نام بردن از دانشمندان، هنرمندان و رهبران سیاسی و اجتماعی که در پیدایش و رشد فرهنگ و تمدن اسلامی نقش داشتند به اعتبار

قومیت آنان سودمند نباشد، زیرا اسلام پدیده ای دسته جمعی و تعاونی بوده که در آن عناصر و سنت های مختلف ترکیب شدند.

یارشاطر بر نکات دیگری هم تأکید می کند، از جمله این که ایران سرزمینی بوده که بستر و منبعی برای نفاق و فرقه گرایی به شمار می رفت و این حالت موجب بروز عقیده های بدبینانه شد مبنی بر این که ایرانیان هرگز قلباً به اسلام ایمان نیاوردند.

مهم ترین نکته ای که جرج صلیبا در مقاله «دانشمندان ایرانی در جهان اسلام، اخترشناسی از مراغه تا سمرقند» بدان می پردازد این است که اگر در بررسی نقش دانشمندان ایرانی در تکوین فرهنگ و تمدن اسلامی، واژه فارسی به مفهوم قومی به کار رود، در این صورت تاریخ علوم ایرانی کاملاً آشفته خواهد شد؛ زیرا به نوشته وی «جامعه اسلامی در قرون وسطی احتمالاً در هم جوش تراز همه زمان ها بوده» و با توجه به درتور دیده شدن مرزهای جغرافیایی و زبانی توسط مسلمین - اعم از ایرانی و غیر ایرانی - شناسایی ایرانیان از سایر اقوام بسی مشکل خواهد بود.

در این زمینه به عنوان نمونه می توان به کسانی چون ابوریحان بیرونی استناد کرد که آشکارا متعلق به سرزمینی بود که امروزه ایران نامیده می شود، ولی آثار علمی خود را اغلب به زبان عربی می نوشت. گرچه هیچ گاه در بغداد، مرکز فرهنگ عربی، زندگی نکرد. یا ابوعلی سینا که دقیقاً وضعیتی مشابه بیرونی دارد. هم چنین می توان از ایرانیان دیگری یاد کرد که در محیط فرهنگی بغداد آن زمان کار می کرده اند و آثار خود را به زبان های عربی و فارسی می نگاشته اند. جرج صلیبا علم نجوم را در مقایسه با سایر علوم مجزا می سازد و معتقد است که در صحبت از حضور ایران در جهان اسلام به صورت پررنگ می توان به آن استناد نمود.

آن ماری شیمل در مقاله «دیوان غربی - شرقی، تأثیر شعر فارسی در غرب و شرق»، با مبنا قرار دادن یک مجموعه شعر فارسی علامه محمد اقبال لاهوری به نام «پیام مشرق» به بررسی تأثیر شعر فارسی خاصه مولوی و حافظ بر شکل گیری و تکوین شعر فارسی در هند می پردازد.

تأثیر زبان و ادب فارسی در شبه قاره به جنگ های سلطان محمود غزنوی در هند بازمی گردد که زمینه ساز آشنایی و ورود زبان فارسی به این گوشه از جهان به شمار می رود. به نوشته پروفیسور شیمل شعر و ادب فارسی خاصه شعر صوفیانه و عارفانه بیشترین پیرو را در شبه قاره داشته است.

جنگ های صلیبی و جنگ های عثمانی ها در قلب اروپا آشنایی غربی ها با ادب فارسی را در پی داشت. گرچه ایرانیان در هیچ یک از این جنگ ها حضور نداشتند، اما دشمنی غرب با ترکان عثمانی موجب تحکیم روابط بین دول اروپایی و سلاطین صفوی گردید؛ به طوری که سفرا و فرستادگان زیادی از کشورهای مختلف اروپایی راهی ایران شدند و پس از بازگشت با انتشار سفرنامه های خود در شمارگان گسترده در اروپا، زمینه ساز آشنایی اروپا با شعر، ادب، زبان، خلق و خوی، اخلاق و نحوه زندگی ایرانیان شد. این فرآیند در حد نگارش سفرنامه ها متوقف نماند، بلکه در سال ۱۶۳۴ میلادی یک دیپلمات فرانسوی به نام دووویه نخستین ترجمه گلستان سعدی به زبان فرانسه را انجام داد

ادموند کلیفورت باسورث در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش ایران در تاریخ نگاری اسلامی دوران پیش از مغول»، به بررسی این مسئله پرداخته که ایرانیان در هنگام اوج‌گیری فرهنگ و تمدن اسلامی در قرون قبل از حمله مغول به این سرزمین، در آن فرآیند چه برداشتی از خود داشتند. به نوشته باسورث، در دوران ساسانی یک سنت داستانی پر دامنه‌ای پدید آمد که بیشتر صورت شعر حماسی و یا عاشقانه داشت و به شکل شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شد. بدین لحاظ پس از فتح ایران، در واقع الگو و نمونه مهم و برجسته‌ای از تاریخ نگاری فارسی وجود نداشت.

از زمان سامانیان به تدریج در شرق و شمال ایران نوشته‌های تاریخی به زبان فارسی نمایان شد که اولین آن‌ها ترجمه فارسی تاریخ طبری توسط ابوعلی محمد بلعمی وزیر سامانیان بود. به بیان دیگر جریان اصلی تاریخ نگاری متعارف در ایران در قرون سوم و چهارم هجری به زبان عربی بود.

از قرن پنجم استفاده از زبان فارسی به جای زبان عربی رو به تزاید و در نهایت شکوفایی نهاد، به نحوی که حتی در زمان غزنویان و در سامانه اداری این سلسله زبان عربی قافیه و زمینه حضور خود را به زبان فارسی باخت. بنابراین دیده می‌شود یکی از فاخرترین متون نثر فارسی یعنی تاریخ بیهقی در همین دوره تألیف شد و این امر نشانگر آن است که طی چهار قرن که از ورود اعراب به سرزمین ایران می‌گذشت، زبان فارسی سرزندگی و نشاط خود را تا آن حد در زندگی عادی حفظ کرده بود که به اندک تکان و حرکتی به ناگاه به جریانی فصیح و بلیغ از زبان تبدیل گردید.

به عقیده باسورث، سمت و سوی جدید تاریخ نگاری ایرانی در دوران پس از غزنویان به گونه‌ای بود که بتواند نیازهای فرمانروایان بلاد مختلف و متفاوت ایران را برآورده کند، یعنی تاریخ نگاری فعالیت و علمی بود که در دامان دربار پرورش یافته بود و آن چه به درون آن راه می‌یافت چیزی بود که بتواند نیازهای اساسی و اجتماعی دربار را پوشش دهد.

آخرین مقاله کتاب با عنوان «بررسی نفوذ زبان و ادبیات فارسی در میان ترکان»، نوشته گرهارد درفر است. در این مقاله همجواری و همزیستی فارسی‌زبان‌ها و ترک‌زبان‌ها بررسی شده است. درفر نتیجه می‌گیرد که تمدن و اعتلای آن بر شالوده ارتباط و مبادله استوار است و بسیاری از دستاوردهای بزرگ تمدن اسلامی از همزیستی و همکاری زبان‌های فارسی و ترکی حاصل شده است.

در ترجمه اعلام و اسامی خاص کتاب ایرادات بسیاری به چشم می‌خورد که با یک بار بزرگ‌بینی دقیق قابل اصلاح می‌باشند، کلماتی از قبیل اخبار الطیوال در مقابل اخبار الطوال، حیدر به جای خیدر (افشین)، صابح به جای صابی مورخ، مقدیسی به جای مقدسی مورخ، کاشف‌المحجوب به جای کشف‌المحجوب که متأسفانه تعداد آن‌ها در متن اندک نمی‌باشد. گمان می‌رود با اصلاح موارد فوق و نیز دقت بیشتر در زدودن اشتباهات چاپی، کتاب حضور ایران در جهان اسلام، قابلیت تبدیل شدن به کتابی مرجع در خصوص نقش ایرانیان در شکل‌گیری و تکوین بسیاری از پدیده‌های فرهنگی و تمدنی جهان اسلامی، داشته باشد.

و در سال ۱۶۲۵ میلادی ترجمه آلمانی گلستان توسط آدام اولناریوس، دیپلمات و جهانگرد مشهور آلمانی منتشر شد. تأثیر شعر فارسی بر آلمانی‌ها چنان بود که گوته فرید هردر شعر فارسی را «دختر زمینی بهشت» می‌دانست. این مقاله با بررسی دیوان شرقی - غربی گوته به پایان می‌رسد.

گرهارد باورینگ در مقاله «مفاهیم زمان در تصوف ایرانی»، مفهوم زمان در انگاره عرب پیش از اسلام، مفاهیم زمان در تفکرات گنوسی پیش از اسلام در ایران، مفهوم زمان در قرآن و در نهایت زمان در انگاره‌های مسیحی و یونانی را مورد بحث قرار می‌دهد.

فیلسوفان زمان را وصف و تشریح می‌کردند و صوفیه در پی غلبه بر زمان بودند. در دریافت بایزید بسطامی، مفاهیم زمان و ابدیت در جایی وجدانگیز به نام «من» به هم متصل می‌شوند و در انگاره سهل بن عبدالله تستری، زمان به سوی هدفی پیش می‌رود و مجدداً به نقطه پرتاب خود بازمی‌گردد.

«صوفی به گذشته پیش از وجود خود و آینده پس از وجود خود، واقعیت دوباره می‌بخشد و این دو واقعه، مقابل هم و دور از هم را به درون وجود و زندگی فانی خود می‌کشاند و حضور قطعی و مستقیم ابدیت را در اعماق وجود خود پیدا می‌کند. وقت و زمان در ذهنیت صوفی ایرانی چنان سیال و ناپایدار است که وی می‌تواند مقیاس‌های بزرگ زمان را در لحظه‌ای کوتاه فشرده کند یا زمان را به دوره‌های طولانی باور نکردنی بسط دهد و این امر خاصه در کشف و کرامات مشایخ صوفیه قابل درک است و صوفی با این مفهوم از زمان سعی می‌کند خود را در مکاشفه و تجربیات مشایخ سهیم کند.»

مقاله پنجم کتاب تحت عنوان «مینیاتورهای ایرانی، نگاره یا نقاشی»، تألیف اولگ گرابار به صورت گذرا و موجز با بررسی پنج مینیاتور هنرمندانه جنید در مثنوی همای و همایون اثر خواجوی کرمانی، این نوع هنر ایرانی را که نقطه اوج آن دوره تیموریان و بعد از آن بود، هنری منحصر به فرد و بومی قلمداد کرده است.

به عقیده گرابار جهان مینیاتورهای ایرانی جهانی است دو بعدی و بدون سایه که در آن زنان و مردان بدون هیجان و احساس، و قایمی را عرضه می‌کنند که قصد و داستان آن به صورت تزکیه شده و پیوسته در حالات و اداهایی تکراری و نقاب‌های مشروع پدیدار می‌شود. این نوع هنر که خاستگاه آن در درون مجموعه‌های منظم بود، قبل از قرن هشتم هجری فاقد سبک بود به نحوی که بتوان آن را منتسب به یک سنت کلاسیک نقاشی ایرانی نمود.

از قرن دهم به بعد نوعی نقاشی ایرانی مآب بر آثار هنری حوزه هنری عثمانی و نیز به شکل تکامل یافته‌تر بر خلاقیت هنرمندان دوران مغول در هند و هم چنین بسیاری از مراکز کوچک‌تر فرهنگی در شبه قاره هند تأثیر چشمگیر نهاد. دامنه این تأثیر خاصه در هند چنان بود که تحت حمایت پادشاهان مغول تبار هند، چندین مرکز شاخص تولیدات هنری و پیشرفت معماری در منطقه‌ای وسیع از بغداد تا کاشغر، یعنی غربی‌ترین شهر اویغور در چین پدید آمد.

مراکز فوق‌الذکر از قبیل شیراز، یزد، تبریز، مشهد، سمرقند و خاصه هرات از شهرهای بزرگ فلات ایران یا شهرهای ایستاده بر کنار مسیر جاده‌های بازرگانی آسیای میانه به شمار می‌رفتند.